

تاریخ: ۱۴۰۳/۰۶/۲۸

دولت نبوی و حکمرانی پیامبر اسلام، نخستین تجربه سیاسی در حجاز بوده است و کاملاً مبتنی بر بن‌مایه‌های تفکر اسلامی است و درون‌زا بوده است. از این نظر متکی بر هیچ‌گونه تجربه پیشینی نبوده است. فلذا قاعدتاً باید دولت‌های پس از او، امتداد این دولت باشند اما چنین برداشتی، قدم گذاشتن در راهی نافرمام است.

جنس دولت پیامبر و دستاوردهایی که این دولت داشته است، در حکومت‌های پس از خود امتداد نیافته است، دولت اموی چه در تأسیس و چه در بازتولید ساختاری مدیریتی-اجتماعی خودش، عمدتاً متوقف و وامدار همان تجربه اجتماعی عصر جاهلی است. یعنی شما در کالبدشکافی ماهیت دولت اموی، درخواهید یافت که شکلی از نسخه به‌روز شده همان تجارب دژالندوه در عصر جاهلی است که ساختار مدیریتی وسیع‌تری یافته است. همچنین درخواهید یافت که معاویه دائماً روم شرقی را زیر نظر داشته تا تکامل و توسعه حکومت خودش را براساس همان ساختار و تفکر سیاسی روم شرقی جلو ببرد.

بنابراین اساساً دولت اموی، ماهیتی در امتداد دولت نبوی نداشته و وام‌گیرنده از سنت دارالندوه و روم شرقی بوده است. همین اتفاق در دولت عباسی نیز می‌افتد. البته دولت عباسی، دستاوردهای اولیه امویان را دریافت میکند اما در مسیر بازتولید ساختارهای تمدنی‌اش، به شدت از دولت‌های کهن ایرانی استفاده میکند. بنابراین اگرچه تلاش حکومت عباسی برای مشروعیت‌بخشی به حکمرانی‌اش مبتنی بر دولت نبوی است اما حقیقت آن است که دولت عباسی نیز بازتولیدی از تجربه دولت نبوی نمی‌باشد.

دوره ۲۵ ساله حکومت خلفای اول که حدفاصل میان دولت نبوی و دولت اموی بوده است، دوره گذار تدریجی از صورت و محتوای دولت نبوی است که شرایط فرهنگی-اجتماعی را برای ورود به حکومت‌های اموی و عباسی آماده کرده است.

اما دوره‌ای که امیرالمومنین در آن حکومت را برعهده می‌گیرد، تنها دوره‌ای است که تلاش میکند تا دولت نبوی را احیاء کند و مبتنی بر همان دستاوردها و ارزش‌ها به ساخت و توسعه دولت اسلامی بپردازد. اما تحولات فرهنگی-اجتماعی ۲۵ سال گذشته به قدری ریشه کرده بود که موفق نشد تا اهداف بلندمدت خود را عملی کند و جامعه خودش را به راحتی در شرایط پذیرش سلطه اموی آماده کند.

عباسیان از بهترین زمینه‌هایی که امویان فراهم کردند استفاده کردند و بر روی نقاط ضعف آنها دست گذاشته و آنها را بزرگ‌نمایی کردند تا از این طریق بتوانند مشروعیت خودشان را تثبیت کرده و کمربند حکمرانی خود را سفت کنند. به هر حال عناوین مولفه‌هایی که دولت عباسی مبتنی بر آنها تلاش داشت تا دولت اموی را به فروپاشی برساند و خودش سکان قدرت را به دست گیرد، عبارتند از:

- تمرکز عباسیان بر روی گسل‌های اجتماعی
- بحران مشروعیت امویان
- تبعیض نژادی در دولت اموی
- فقر پیشران‌های تمدنی امویان
- نسب یا سیادت عباسی‌ها به عنوان دال گفتمانی
- نهاد دعوت به عنوان ابزار
- گسل‌های اجتماعی به عنوان قلمرو
- دامن زدن به تعارضات اجتماعی و میدان دادن به معارضان
- گره زدن میان سه‌گانه تعارض اجتماعی، تحول‌خواهی سیاسی و گرایش‌های کلامی
- خلق مشروعیت سیال
- سرکوب بی‌امان مخالفان و رقبا احتمالی

ما در دوره زمانی ویژه‌ای قرار داریم و نیز جغرافیای ما اقتضات خاص خودش را دارد. بنابراین مطالعه تجربه سیاسی عباسیان می‌تواند برای ما عبرت‌آموز باشد. در ادامه سه بحران مهمی که دولت عباسی را تهدید می‌کرد و برای ما دلالت‌های سیاسی و راهبردی دارد را بررسی می‌کنیم.

اولین، مهم‌ترین و مخرب‌ترین بحرانی که برای عباسیان پیش آمد، کاهش تمرکز قدرت سیاسی بود. اساساً نفس گستردگی حوزه جغرافیایی، در اعمال قدرت متمرکز، دشواری ایجاد میکند. ضمن اینکه در برخی از مواقع ممکن است مسائل اقلیمی نیز در کار باشد. مثلاً برای حکمرانی همراه با قدرت متمرکز، باید شرایط اقلیم‌ها را در نظر داشته باشیم. مثلاً آخرین جایی که اسلام وارد ایران شد، مناطق شمالی ایران بود زیرا اعراب جنگیدن در دشت و صحرا را بلد بودند اما مناطق شمالی ایران، کوهستانی و جنگلی بودند. بنابراین جنس اقلیم و مسائل اقلیمی، خود به خود زمینه می‌شود برای اینکه دسترسی به آن برای اعمال قدرت، دشوار باشد. از این نظر، مسائل اقلیمی و وسعت جغرافیایی، بر تمرکز قدرت سیاسی دولت‌ها، موثر است و چاره کردن آنها ضروری به نظر می‌رسد.

کاهش مشروعیت و اقتدار سیاسی دولت مرکزی و همچنین انسجام و درهم تنیدگی اجتماعی-فرهنگی از جمله بحران‌های دیگری بوده که عباسیان با آن مواجه بودند. در این خصوص باید توجه داشته باشیم که ما در کشوری زندگی می‌کنیم که قومیت‌های متفاوتی دارد و نگران کننده‌تر آنکه قومیت‌های سرزمین ما، به جز فارس و لر، در سایر سرزمین‌ها، مایزاً دارد. از این نظر همواره باید تلاش داشت تا بر روی هویت ملی تأکید ورزید و سیاست‌های بین‌المللی مبنی بر تفرقه میان ملت یک سرزمین را با حساسیت بالا تحت نظر داشت. امروز به عنوان مثال ما از جانب نهادهای بین‌المللی در حوزه آموزش، ملزم می‌شویم که براساس زبان مادری کودکان به آنها آموزش دهیم، اما این سیاست به ظاهر همدلانه با کودکان، هویت ملی ایرانیان را تحت خطر قرار می‌دهد.